

چنین کارفرمایی خبری نیست. اما سیستم بازار اجتماعی شده‌ای که خطر کند می‌تواند این نوآوری را تشویق کند. با همه این احوال در چنین صورتی، این بار پیروزی نه شکست مسأله زیر را به وجود می‌آورد: چگونه می‌توان جلو سرمایه‌دار شدن کارفرما را گرفت؟ در اقتصاد سرمایه‌داری بسط نوآوری‌ها را بانک کارفرمایان تأمین مالی می‌کند و یا شرکت بزرگی ایده را می‌خرد و ممکن است فرد صاحب نوآوری را نیز استخدام کند. در اقتصاد اجتماعی شده می‌توان برای تولیدات شرکت‌های خصوصی سقفی قایل شد و طبق آن شرکت‌ها را موظف کرد تا در جستجوی نهاد مالی عمومی یا بنگاه صنعتی اجتماعی شده باشند تا به‌توانند از رشد بیش‌تر خود حمایت کنند، و با مالک فرض کردن خود سود اضافی این کار را تصاحب کنند و زیان آن را به عهده بگیرند.

مسأله مالکیت

ادعای اقتصاددانان اطریشی مبنی بر این که مسئولیت اقتصادی در سرمایه‌گذاری یا کارفرمایی موفق نیاز به مالکیت خصوصی در مقیاس وسیع دارد، با عمل کرد پاره‌ای از بنگاه‌های صنعتی حتی در اقتصاد سرمایه‌داری نیز در تعارض است. کارکردهای گروه شرکت‌های تعاونی موندراگون در ناحیه باسک اشاره بر این دارند که مالکیت غیرسرمایه‌داری می‌تواند عمل کرد اقتصادی مؤثری داشته باشد. در امیلیا روماگنا و یوتلند مقامات محلی سرمایه یک مجتمع مختلط اقتصادی را تأمین و امکانات جمعی را با تعاونی‌ها و دارایی خصوصی در مقیاس کوچک ترکیب کرده‌اند. پاره‌ای تراست‌های سرمایه‌گذار متعهد هم چون فرندز پرویدنت و پاره‌ای کنسرن‌های دولتی چون فولکس واگن، رنو، ای.ان.ای و دیری بورد نیوزلند یا بانک‌های دولتی تایوان نشان می‌دهند که بنگاه صنعتی خصوصی نوآوری اجتماعی و کارایی اقتصادی را در انحصار ندارند.

همین‌طور هم مثال زایس آلمان و شرکت جان لوئیس بریتانیای کبیر را داریم که کارکنان آن مالک‌اند. علاوه بر این خبرگزاری‌های خدمات عمومی را داریم که نیازهایی را مشخص و برآورد کرده‌اند که وسائل ارتباط جمعی تجاری آن‌ها را نادیده گرفته‌اند. در این حوزه مدل‌ها و ترکیبات مختلفی را شاهدیم، مثلاً بی‌بی‌سی که از برنامه‌های خود حداکثر استفاده را می‌کند و کانال چهار که عمومی است و برای برنامه‌های خود با توده تولیدکنندگان مستقل قرارداد می‌بندد. به دلیل محدودیت شرایط این مثال‌های ذکر شده تنها می‌تواند ایده‌ضعیفی پیرامون آن چه کارفرمایی سرمایه‌داری می‌تواند باشد، به دست دهد. در یک اقتصاد سوسیالیستی مجموعه‌ای از نهادهای مختلف که در مالکیت جامعه است - بانک‌های دولتی و منطقه‌ای، مؤسسات بازنشستگی و تراست‌های خیریه - می‌توانند در چارچوبی رقابتی، سرمایه در اختیار شرکت‌هایی قرار دهند که بر حسب استفاده مؤثر از این مالیه بایستی رشد کنند یا از بین بروند. مالیات و بیمه اجتماعی و حداقل درآمد (و حداکثر درآمد قانونی) تضمین شده می‌تواند از به‌وجود آمدن نابرابری‌هایی که شباهت به نابرابری طبقاتی دارد، جلوگیری کند. در حالی که رگه‌هایی از اقتصاد سرمایه‌داری معاصر ممکن است نشان خود را به ویژگی‌های "کارفرمایی سوسیالیستی" بر جا گذارد. آن چه در این یک قاطعانه نباید موجود باشد عبارت است از آهنگ حرکت انباشت سرمایه‌داری و گرایش به غارت و تفرقه.

بحثی که در این جا مطرح است این نیست که از هر رفورم بازاری باید استقبال کرد، و مسئله هم این نیست که پاسخ را باید در بازار و مالکیت دولتی یافت. رفورم‌های بازار که پاره‌ای از دولت‌های کمونیستی پیش برده‌اند و هنوز پیش می‌برند غالباً بدترین نتایج هر دو جهان (کمونیستی و سرمایه‌داری) را داشته است. این رفورم‌ها بدون این که بازدهی داشته باشد و برخورد خوش نظام سرمایه‌داری پیش‌رفته با مصرف‌کننده (دارای حسن انتخاب) را با خود داشته

باشد، نابرابری و بیکاری به همراه دارد. نمونه‌های این رفورم‌ها تجربه یوگسلاوی و شوروی است. در جاهائی که تعداد زیادی شرکت صنعتی متوسط وجود داشت، رفورم‌های بازار دست‌کم در محدودهٔ مقررات خود آن شرکت‌ها موفق بود، مثلاً در چین و مجارستان این امر در کشاورزی و صنایع سبک، و نه صنایع سنگین، صادق بود. در چین رشد بازدهی در بخش‌های بازاری شده در دههٔ هشتاد فاجعه بار بود و نابرابری اقتصادی به بار آورد، اما در رفع نیازهای جمعیت، بیش از دولت‌های سرمایه‌داری جهان سوم موفق بود. (در عین حال که درآمد سرانهٔ بازدهی کشاورزی در دههٔ هشتاد در چین افزایش یافت، این درآمد در مجموع در کشورهای کمتر توسعه یافته کاهش داشت.) با همه این احوال، حتی در همهٔ کشورهای کمونیستی که به رفورم بازار پیوسته بودند، محدودیت‌های ساختاری آنها در خصوص عمل‌کرد مؤثر عقلانیت نظام بازار بر-ملا شد.

از نقطه نظر عقلانیت بازار یکی از شکست‌های فاحش نظام حکومتی در جوامع کمونیستی عبارت از آن بود که این نظام‌ها طوری عمل می‌کردند که جلوی رقابت در حوزهٔ حیاتی اختصاص منابع تولیدی را می‌گرفتند. شرکت‌های صنعتی که ضرر می‌کردند با محدودیت بودجهٔ کمکی که توسط کورنای تهیه و شهرت پیدا کرده بود مورد حمایت قرار گرفتند. ورشکسته نشدن شرکت‌های بزرگ صنعتی، با نفوذ سیاسی تضمین می‌شد. بدین ترتیب مکانیسم سرمایه‌داری که تضمین‌کنندهٔ اختصاص مجدد سرمایهٔ مولد بود در این نظام‌ها از بین رفت. به نظر بسیاری از اصلاح‌طلبان طرفدار بازار منجمله کورنای این طور رسید که تنها خصوصی کردن تمام و کمال می‌تواند کارآیی واقعی را در اختصاص سرمایه به وجود آورد. ظاهراً پشتوانه این نظر بازسازی سرمایه‌دارانهٔ دههٔ هفتاد و هشتاد است.

در دوره اخیر این تنها شرکت‌های بزرگ نبودند که رشد سرمایه‌داری در آن‌ها متمرکز بود. مکانیسم‌های رقابت این امکان را برای فوجی از شرکت‌های قدیم و جدید فراهم آورده است تا موقعیتی برای خود دست و پا کنند و دگرگونی را به غول‌های اصلی عصر صنعتی که رو به ضعف داشتند تحمیل نمایند. این بازسازی سرمایه‌دارانه با اقتصاد شوروی خوانایی نداشت، زیرا این اقتصاد دارای چنان مکانیسمی نبود که انتقال منابع به کارآترین و مبتکرترین بنگاه‌های صنعتی را تضمین کند. در حقیقت به‌جز استثناهای اندک، هرچه بنگاه‌های صنعتی در شوروی بزرگ‌تر، از نفوذ سیاسی بیش‌تری برخوردار بودند و بنابراین کمک‌های مالی بیش‌تری در اختیار داشتند. احزاب حاکم در حکومت‌های کمونیستی نمایندگی دموکراتیک برای کارگران قائل نبودند، بلکه حکومت‌کنندگان صلاح می‌دانستند به‌کوشند کارگران را در محل کارشان سازمان دهند. دستگاه حزبی و کادرها بخش صنعتی منافع دیرپایی در دفاع از الگوی صنعتی موجود داشتند. سمت و سوی این الگوی صنعتی مجتمع کارخانه‌ای در مقیاس بزرگ بود. در لهستان کارخانه‌های بزرگ به اندازه کافی نفوذ داشتند که به‌توانند جلوی بسته شدن بنگاه‌های زیان‌بار را حتی تا حد فروپاشی حکومت کمونیستی و پس از آن به‌گیرند.

اکنون که نقش مکانیسم‌های رقابتی در بالا بردن مولدیت در سرمایه‌داری را ذکر کردیم، می‌بایست توجه داشته باشیم که امروزه این مکانیسم‌ها در بخش بنگاه‌های صنعتی بزرگ به‌ندرت با ورشکستگی مستقیم روبه‌رو است. شرکت‌های خریدار بنگاه‌های ورشکسته و شرکت‌های مرکب نقش مهم‌تری در سازمان‌دهی مجدد دارایی دارند، هر چند ورشکستگی در بخش تجارت خرد چشم‌گیر است. مقررات مربوط به شرکت‌های خریدار بنگاه‌های ورشکسته و مقررات مربوط به ورشکستگی در بخش بنگاه‌های صنعتی بزرگ اقتصاد سرمایه‌داری پویای آسیای جنوب شرقی نامتعارفند. بدین ترتیب که در ژاپن

بانک‌ها در هدایت و حفاظت از مشتری‌های خود نقش فعالی بازی می‌کنند. مرتبط ساختن سهام‌داران با شرکت‌های بزرگ گوناگون در بخش‌های مشخص، مکانیسمی دفاعی در مقابل شرکت‌های تجاری زورگو به وجود می‌آورد. از آن جا که این سهام‌داران مرتبط در بخش‌های مختلف حضور دارند، آن چنان در معرض ورشکستگی نیستند. بانک‌ها بر این باورند که اگر مدیریت در سطح معینی کمتر بازدهی داشته باشد، بایستی مجدداً سازمان‌دهی و کنار گذاشته شود بدون این که فرآیند فعالیت آن از طریق ورشکسته شدن قطع شود. در حقیقت این کار معقول‌تر از برخورد سیاست اقتصاد بی بندوبار کلاسیک است که می‌تواند به علت شکست‌های مدیر عاملان معینی یک مجموعه تولیدی را از هم بپاشد به جای این که تلاش خود را صرف پرداختن به این مدیرعاملان کند. برخورد ژاپنی‌ها و کره‌ای‌ها نیز با تعداد بالای شرکت‌های خریدار بنگاه‌های ورشکسته و شرکت‌های مرکب در ایالات متحده و بریتانیا تعارض دارد. در این کشورها انگیزه شرکت‌های خریدار بنگاه‌های ورشکسته و شرکت‌های مرکب عبارت است از خلع‌ید از دارایی یا میل به نفوذ بر نهادهای سرمایه‌گذار بدون برعهده گرفتن مسئولیت‌های مالی دراز مدت. (۷۴) فرض بر این است که یک قدرت برنامه‌ریز مرکزی سوسیالیستی به‌تواند به‌جای بورشکستگی کشاندن و بیکارسازی نهادهای کارآیی ایجاد کند که کمتر آسیب‌رسان و مخرب باشند. سازمان‌دادن گروه‌های منطقه‌ای و صنعتی که در مالکیت عموم باشد، می‌تواند هزینه‌های اجتماعی را تضمین و منافع بازسازی اقتصادی را به نسبت مساوی تقسیم کند. هم چنین بازآموزی با حفظ دست‌مزد کامل و تنظیم قوانینی که فاصله بین بالاترین و پایین‌ترین درآمد را کم کند، یاری خواهد رساند.

در خصوص "سوسیالیسم همراه با خودمدیریتی" یا "سوسیالیسم بازار" این خطر وجود دارد که ایده مالکیت اجتماعی ضعیف، مبهم، کم‌اهمیت و ناکارآمد شود و یا به سوءاستفاده خودخواهانه از پست‌های پرمزیت و یا دستیابی به منابع پرسود

بیانجامد. خصوصی کردن در مقیاس وسیع که به سرمایه‌داری ختم شود، ممکن است از زیان‌ها بکاهد ولی مسأله نابرابری و بی‌عدالتی را تشدید می‌کند. آن چه لازم است شکل‌هایی از دارایی اجتماعی است که تولید کنندگان مستقیم را ملزم کند در خصوص استفاده مؤثر از منابعی که در اختیار آن‌ها گذاشته شده و اقعاً جواب‌گو باشند. در اقتصاد سرمایه‌داری مالکین خصوصی-سهام‌داران- گروه حساب‌رسان حرفه‌ای خود را دارند که بر مدیریت نظارت می‌کنند. همچنین در مورد انتشار اطلاعات تجاری قوانینی، هر چند نه سفت‌وسخت وجود دارد. در عین حال که خود مدیریتی می‌بایستی به تعاونی‌های کارگری سهمی از بازده و سود را اعطا کند، قوانین مربوط به افشاء اطلاعات (مثلاً اطلاعات مربوط به هزینه‌ها و قیمت‌ها) و نهاد "ممیزی اجتماعی" دوره‌ای می‌تواند جلوی گرایشاتی که امتیازات فوق‌العاده و شخصی فراهم می‌آورد را بگیرد و تخطی از هنجارهای برابری‌طلبانه و مربوط به زیست‌بومی را کنترل کند.

مدل‌های جدید سوسیالیسم بازار

به‌دنبال فعالیت الک نوو مکتب انگلیسی سوسیالیست‌های طرفدار بازار در انجمن فابیان پا گرفته است. اعضاء این مکتب شدیداً تأکید دارند بگویند فقط "سوسیال دموکرات" نیستند که سرمایه‌داری را سرو سامان دهند، بل که طرفدار خط مشی هستند که به اقتصادی منتهی می‌شود که در آن مالکیت اجتماعی غالب خواهد بود و مجموعه قوانین و نهادهایی وجود خواهد داشت که دموکراسی در بنگاه‌های صنعتی و برابری اجتماعی را توسعه می‌دهد. از دیگر سو، آن‌ها با دل و جان از بازار به عنوان نهادی که نه تنها با این هدف‌ها خوانایی دارد، بل که برای تحقق آن‌ها ضروری است، طرفداری می‌کنند. تلاش آن‌ها در کتاب "از مارکس تا بازار" (۱۹۸۹) اثر ولد چیمی میرچ بروس و

کازیمیرچ لاسکی مورد خطاب و استقبال قرار گرفته است. پشتیبانی همه‌جانبه بروس و لاسکی از سوسیالیسم بازار و نقد کوبنده آنتونی دیازی یادآور موضوعات اصلی 'بحث محاسبات' است (۷۵).

مدل‌های جدید "سوسیالیسم بازار" و "بازار سوسیالیزه شده" که مفاهیمی مشابه اما با یک دیگر یکسان نیستند، در ایده‌نهادهای اقتصادی ناهم‌سو با یک‌دیگر وجه اشتراک دارند. این از سویی به معنی آن است که هیچ نهاد اقتصادی به تنهایی تضمین‌کننده همه پی‌آمدهای اجتماعی مطلوب نیست و از دیگر سو، به معنی آن است که سرمایه‌های عمومی گوناگون، شرکت‌های سهامی و بانک‌های سرمایه‌گذاری وجود دارند که در محدوده مجموعه قوانین مشترکی با یک‌دیگر رقابت می‌کنند. بدین ترتیب برابری اجتماعی دامنه‌داری بوجود می‌آید که بخشی در اثر جلوگیری از به‌وجود آمدن مالکیت خصوصی در مقیاس وسیع و بخشی با تکمیل درآمدها و مالیات، حاصل می‌شود. هدف عمومی عبارت است از تضمین مزایای بازار در رابطه با اختصاص سرمایه برای سرمایه‌گذاری در عین حذف نابرابری‌های ناشی از توزیع در رابطه با درآمد.

با همه این احوال، آیا پیش‌نهاداتی از این دست انتقاد اطریشی‌های کلاسیک را منتفی می‌سازد که می‌گفتند بدون مالکیت سرمایه‌داری و نابرابری، کارفرمایان انگیزه کافی برای نوآوری و مسئولیت کافی در برخورد با دارایی‌ای که در اختیار آن‌ها گذاشته شده است، ندارند؟ در عین حال که کارفرمایان در واقعیت امر با پرداخت‌های نقدی انگیزه پیدا می‌کنند، رابطه کمی برابر بین نوآوری کارفرمایی و پاداش مالی وجود ندارد. همه کارفرمایان مالک نیستند. آن‌ها در عین حال که با ارائه مهارت خود می‌توانند بسیار سود به‌برند، ولی سودبرندگان اصلی همان مالکین هستند. حتی اگر مدیر عامل پیشین‌گینه، ارنست ساندرز، متصدی شرکت خریدار موسوم به "شرکت تصفیه" که شرکتی بسیار سودآور برای مالکین خود هست در زندان نبود، نمی‌توانست برنده اصلی باشد. در حقیقت، مدیر عامل

استخدام شده، بانک‌دار و سهام‌دار همگی در اصل نمایندگان اقتصادی‌ای هستند که به‌طور کامل شریک سود و زیان‌هایی نیستند که خود مسئول آنند. مالکان سرمایه‌ها درمی‌یابند که می‌توانند مهارت کارفرمایی را در بازار رقابتی معقول خریداری کنند. این که سرمایه‌داری راه‌حلی‌هایی در خصوص مسأله "رئیس یا نماینده" دارد که در دسترس "سوسیالیسم بازار" قرار نمی‌گیرد، امر روشنی نیست.

چرا بانک‌هایی که در مالکیت عموم هستند نتوانند مدیران یا متخصصین سرمایه‌گذار را استخدام کنند، درست همان‌گونه که بانک‌ها یا مؤسسات بازنشستگی در نظام سرمایه‌داری امروزی‌ن چنین می‌کنند؟ کارفرمای موفق سوسیالیست، خواه بانک‌دار سرمایه‌گذار خواه مدیر، مسلماً نمی‌تواند "ثمره کامل" نتایج تخصص خود را مطالبه کند؛ ولی امروزه متخصصین حرفه‌ای هم چنین درخواستی ندارند. آن‌ها می‌توانند از حرفه خود رضایت کامل داشته باشند و اگر مسأله انگیزه مطرح باشد، می‌توان به آسانی افزایش حقوقی بسیار بالاتر از متوسط به آن‌ها پیش‌نهاد کرد. در یک جامعه سوسیالیستی که در آن برابری وجود داشته باشد، تفاوت‌های جزئی حقوق می‌تواند از منظر پاره‌ای افراد بسیار ارزشمند باشد. حتی ممکن است به این امر پی ببرند که تحت نظام سرمایه‌داری، کارفرمایان بالقوه‌ای وجود داشته‌اند که پی‌آمدهای اخلاقاً زشت حاصل از مدیریت موفق، آن‌ها را از فعالیت در این راستا باز داشته است. مثلاً پی‌آمدهای ناشی از محروم کردن دیگران از معاش با تعطیل یک کارخانه و امثال آن. حتی در زمینه یک اقتصاد سوسیالیستی که در آن مشارکت کارگری و دموکراسی در بنگاه‌های صنعتی وجود دارد، می‌تواند "مزایای ناشی از موفقیت شغلی" همچنان وجود داشته باشد. در حقیقت مدیر منتخب ممکن است بیش از مدیر منتسبی که صاحب‌دارایی است، از سلب مسئولیت قانونی خود راضی باشد. اگر انگیزه‌های قابل قبول‌تر کارکرد نداشته باشد، آیا بازگشت به پاداش‌های اقتصادی متغیر، تقسیمات طبقاتی را موجب نخواهد شد؟ رئالیسم منضبط در

صورتی که تفاوت درآمدها جزئی باشد و این درآمدها در دارایی مولد سرمایه‌گذاری نشود، استفاده از عامل تشویق را بدون این که به‌گذار اختلافات اجتماعی شکل و بُعد شبه‌طبقاتی پیدا کند یا به بازتولید خود منتهی گردد، مجاز می‌شمرد. (۷۶)

بانک‌ها و شرکت‌های سهامی را می‌توان با تأخیر در پرداخت بدهی‌های مالیاتی تشویق کرد تا بخشی از دارایی خود را برای سرمایه‌گذاری‌هایی که بیش‌تر مخاطره‌آمیزند یا سرمایه‌گذاری به لحاظ اجتماعی سودمند در اختیار بگذارند. می‌توان چنین بانک‌ها یا شرکت‌های سهامی را تشویق کرد تا هم مسئولیت بپذیرند و هم با پیوستن به شرکت‌های جمعی که بر سرمایه‌صندوق بازنشستگی و مجمع توسعه و گسترش شهرداری متکی‌اند، ابتکار عمل خود را نشان دهند. آنچه در مالکیت اجتماعی 'اجتماعی' است نباید از نماینده اقتصادی صاحب‌امتياز - ملت - دولت نشأت گرفته باشد بل که می‌بایست در مجموعه هیات‌های دولتی که به شیوه‌های متفاوت پایه‌ریزی شده‌اند ولی حساب پس می‌دهند، ریشه داشته باشد. ماهیت دقیق این هیات‌ها بی‌تردید خود جهت اجتماعی شدن را باز می‌تابد. بدین ترتیب در سوئد طرح اولیه برنامه‌مایدنر، اجتماعی کردن را بر پایه اهمیت فزاینده سرمایه‌صندوق بازنشستگی، پایه گذاشت. این برنامه قدرت اقتصادی متمرکزی به این سرمایه‌ها در مناطق مشخص اعطا و آن‌ها را به مالکین بنگاه‌های اقتصادی تبدیل کرد به جای این که به بازنشستگان منفعل تبدیل کند که سرمایه‌گذاران مؤسسات انگلوساکسون آن را ترجیح می‌دادند. ممکن است ایراد گرفته شود در صورت شکست این کنسرن‌ها، بخش‌هایی از جامعه که دخالتی در به وجود آمدن چنین وضعی نداشته‌اند حقوق بازنشستگی خود را از دست می‌دهند. اما دو پاسخ به این ایراد هست: نخست این که افراد بیش از یک منبع در آمد دارند - درآمد تضمین شده پایه و درآمد شغلی - و هزینه‌های بازنشستگی را می‌توان بین دو یا سه صندوق

سرمایه به مثابه حداقل قانونی تقسیم کرد. بنابراین سود و زیان از بین نمی‌رود بل که یک‌دیگر را خنثی می‌کنند. دوم این که به نظر می‌رسد اقتصادهای رشدیافته سرمایه‌داری در هر حال در مسیر ایجاد بخش سرمایه‌گذاری نهاد گسترده‌تری است. ویژگی این سرمایه‌گذاری چنین است که وضعیتی فراهم می‌آورد که در آن سود برندگان مفروض فقط از نوع مالکیت ضعیف‌تری برخوردار می‌شوند. این بخش یا محکوم به آن است که عمل کرد کمتری داشته باشد یا با روشن شدن قضیه که عاملین اجرایی به رؤسای اسمی خدمات مفید عرضه نمی‌کنند، در مظان رسوایی قرار می‌گیرد. (رسوایی اخیر آمریکا در مورد پس‌انداز و قرض یکی از جدیدترین نمونه‌هاست). سوسیالیسم بازار یا بازار سوسیالیزه شده که در این حوزه با مشکلات واقعی روبروست می‌تواند سطح نظارت و حساب دهی را تا حد زیادی بالا ببرد.

اورتونو، رومر و سیلواستر در برخورد متفاوت ولی احتمالاً مکمل یک‌دیگر، مدل دیگری از "بازار سوسیالیستی" ارائه داده‌اند. در این مدل بنگاه‌های صنعتی مختلفی که جامعه مالک آن است از طریق بانک مرکزی یا مجموعه‌ای از نهادهای مالی سامان داده می‌شود. آن‌ها به این بنگاه‌های صنعتی پول قرض می‌دهند، بهره از آن‌ها می‌گیرند و در آمد را به شکل سود سهام اجتماعی برابر به هر شهروندی می‌دهند. این مدل درجه بیش‌تری از برنامه ریزی مرکزی را در مقایسه با مدل پیش‌نهادی "سوسیالیسم بازار" فابیان‌ها ممکن می‌سازد. این مدل نشان‌دهنده آن است که دولت‌ها در سطح منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی می‌بایستی اهرم قدرت‌مندی جهت ارتقاء برابری، کارایی و رفاه داشته باشند، زیرا مقامات مالی مسئول تهیه پول برای همه سرمایه‌گذاری‌ها هستند و می‌توانند اقتصاد را با گذاشتن چنین سرمایه‌هایی با نرخ تفاضلی تخفیف یافته در اختیار بخش‌های مختلف صنعت، هدایت کنند. (۷۷) اما در چارچوب این محدودیت‌ها بنگاه‌های صنعتی به طور مستقل تصمیم می‌گیرند که

سرمایه‌گذاری کنند یا نکنند. احتمالاً مقامات مالی در تصمیم‌گیری در خصوص محروم کردن بنگاه‌های صنعتی‌ای که نتوانسته‌اند بهره‌های خود را پردازند، احتیاط می‌کنند؛ اما حتی اگر آن‌ها را از دادن وام محروم کنند، کارمندان سابق سهم سود سهام و بیمه اجتماعی خود را دارند که به‌توانند به آن تکیه کنند. نویسندگان مذکور این سود سهام را "مازاد اجتماعی" نام می‌نهند که می‌بایستی بین همه به یک نسبت به نشان حقوق مدنی برابر و احتمالاً نشان این حقیقت که رمز مولدیت کار زمینه اجتماعی کار مشترک است، تقسیم شود. این مولدیت را نمی‌بایست به افراد مجزا نسبت داد.

بازار سوسیالیستی و ضد سرمایه‌داری

به نظر می‌رسد سبزه‌ها با تأکید مکرر به واحد تولیدی خرد و نیاز به عدم تمرکز از شکست کمونیسم یا بسیار اندک آموخته‌اند یا هیچ نیاموختند. با همه این احوال، گونه‌ای از کمونیسم - مثلاً مائوئیسم - نیز در این خصوص شعار خود را داشت، در حالی که سیاست سبزه‌ها جریان‌های اقلیت خود را با فلسفه آمرانه و مردم‌گریز به وجود آورده‌اند. زیست‌بوم‌گرایان رادیکال و تندرویی وجود دارند که تأکید می‌کنند بشریت از انواع طاعونی است و می‌بایستی رقم آن را به طریقی از پنج‌هزار میلیون به پانصد میلیون کاهش داد. چنین ایده‌هایی غالباً با پشتیبانی از برنامه‌های همه‌جانبه برای ساده‌سازی اساسی همه فرآیندهای اجتماعی و اقتصادی همراه است. تجربه کمونیسم قرن بیستم نمونه محتاطانه‌ای است که می‌بایستی در ارزش‌گذاری این پیش‌نهادات، مورد ملاحظه قرار گیرد.

از دیگر سو، بسیاری از احزاب سبز چشم‌اندازی را در پیش دارند که عموماً با "بازار اجتماعی شده" خوانایی دارد. آن‌ها از ایجاد اقتصاد هم‌آهنگ محلی

پشتیبانی می‌کنند که خدمات عمومی را با مجموعه‌ای از تعاونی‌ها و شرکت‌های جمعی متوسط که بانک‌ها سرمایه آن‌ها را بر حسب معیارهای سرمایه‌گذاری ترجیحی تأمین می‌کنند، ترکیب می‌نمایند. آن‌ها به عنوان خواستی فوری از پیش‌نهاد درآمد پایه‌ای تضمین شده برای همه شهروندان حمایت می‌کنند. این خواستی است که پاره‌ای از احزاب "چپ جدید" اروپا نیز دارند، از این جمله است اتحاد چپ فنلاند. طرف‌داران درآمد پایه‌ای تضمین شده مطرح می‌کنند که این درآمد جهت منعطف‌تر و کمتر بوروکراتیکی را در دستیابی به سیستم رفاه جهانی فراهم می‌آورد و در عین حال نیاز به تحقیق رسمی پیرامون وضعیت مالی و درآمد افراد که روندی ملال‌آور و مزاحم است را منتفی می‌سازد. از آن جا که این اقدام بلافاصله مسأله اولیه فقر بی‌خانمان‌ها و مستمندان را حل می‌کند، پاره‌ای از طرف‌داران آن معتقدند که این اقدام می‌تواند به شیوه‌ای فزاینده وابستگی کارگران به کارمندان را کم کند. (که در مفهومی شامل غیرپرولتری کردن فزاینده نیز می‌شود). روشن است که برای رسیدن به چنین نتایجی درآمد پایه‌ای تضمین شده می‌بایست دست و دلبازانه تعیین شود. این پیش‌نهاد شبیه "سهم سود اجتماعی" است که در مفهوم کلاسیک بازار سوسیالیستی بود و اسکار لانگه و اخیراً اورتونو، رومر و سیلوستر مطرح کرده‌اند.

یکی از ویژگی‌های جالب پاره‌ای از این بحث‌ها آن است که جنبش‌ها و مبارزات امروزی را با هدف‌های نهایی قاطعانه مرتبط می‌سازند. همین طور هم در اتحادیه کارگری نظریه جدیدی شکل گرفته است مبنی بر این که مبارزات معمول بر سر دستمزد و شرایط کار را با مبارزات مربوط به ساعات کار کمتر در هفته و هدف‌های زیست‌بومی و فمینیستی پیوند می‌زند (۷۸). هم‌چنین نوع و شکلی از مالکیت اجتماعی و نظارت وجود دارد که از تجربه کمون‌های جناح چپ یا جناح "سرخ‌ها و سبزها" برآمده است. این انواع و شکل‌ها تأکید دارند که هر بنگاه صنعتی که از قرارداد عمومی سود می‌برد، می‌بایست هنجارهای معینی

را در خصوص استخدام و محیط زیست رعایت کند. این کمون‌ها شکل‌های "سوسیالیسم کارفرمایی" را تجربه کرده‌اند. در این شکل از سوسیالیسم، تعاونی‌های کارگری مبلغی را برای رقابت جهت اجاره امکانات به مدت معینی سرمایه‌گذاری می‌کنند و در پایان این مدت موظفند در برابر فعالیت‌های خود پاسخگو باشند (۷۹). چنین مفاهیمی کمک می‌کنند تا بین مبارزات امروزی و هدفی که یک بازار سوسیالیزه شده می‌خواهد به آن دست یابد، پیوند برقرار شود.

از آن جا که هدف این مقاله دفاع از ضرورت وجود یک بازار سوسیالیزه شده است، موظفم توضیح دهم که چنین بازاری می‌بایستی سوءظن کاملاً موجه نسبت به فرآیندهای بازار را بپذیرد و نهادی کند. این سوءظن موجه بر تاریخ سرمایه‌داری نشان خود را گذارده است و بارها، هر چند با موفقیت ناچیز، تلاش کرده است تا جلوی فرآیندهای بی‌رحمانه انباشت سرمایه‌داری که بر آن حاکم بوده است را بگیرد. بدین ترتیب آندرگورز در اثر خود "نقد منطق اقتصادی" مطرح می‌کند که کیش بازار "آزاد" اطیش، یک پارچگی و انسجام زندگی انسان در این دنیا که اقتصاد بر آن پایه گذاشته شده را تهدید می‌کند. این اقتصاد مصرف‌زدگی لجام گسیخته را دامن می‌زند و دموکراسی بنگاه‌های صنعتی را خفه می‌کند. او به شیوه‌ای اشاره می‌کند که در آن مبارزات اجتماعی پی در پی از بی‌اعتمادی نسبت به بازار پدید می‌آیند، مثلاً مبارزه علیه برده‌داری و تجارت آن، مبارزه برای هشت ساعت کار روزانه، مبارزه برای حقوق اتحادیه‌ای، مبارزه علیه تخریب محیط‌زیست یا شکاف عمق یابنده بین شمال و جنوب. (۸۰)

سنت سوسیالیستی مهمی که در بریتانیا با ویلیام موریس شروع و تا ریموند ویلیامز دامنه پیدا کرده است، سنتی است که با منطق فاسدکننده و مخرب تجارتی کردن و مصرف‌زدگی فراگیر مخالف است. با همه این احوال، بازار خود به دلیل واکنش‌هایی که نسبت به آن می‌شود، دامنه بالقوه همبستگی انسانی را

گسترش می‌دهد. بنابراین بازار باید نه فقط "از بالا" با اقدام دولت بل که هم‌چنین "از پائین" با فشارهای تعاونی‌ها و جماعات کارگری سوسیالیزه شود. بدین ترتیب در بازار سرمایه‌داری اطلاعات مربوط به تولید و خدمات را یا کسانی که آن‌ها را فراهم می‌کنند و یا وسایل ارتباطی که به چنین تبلیغات جانبدارانه اعتماد دارند در اختیار می‌گذارند. در یک بازار سوسیالیزه شده تبلیغات مضر را می‌توان به حداقل رساند و منابع را در اختیار هیأت‌ها یا وسایل ارتباطی‌ای قرار داد که مصرف‌کنندگان را نمایندگی می‌کنند.

موفقیت‌های اقتصادی سرمایه‌داری ناخالص

اما به نقد طرفداران هایک ممکن است این ایراد وارد باشد که همه این تلاش‌ها به منظور تجدید نظر یا بهبود بازار، خواه آرام آرام خواه در مقیاس وسیع، سرانجام اثرات فاجعه‌باری به بار آورد. این کوشش‌ها با کاهش یافتن بازدهی، در نهایت به بدتر شدن وضعیت همه ما حتمیت می‌بخشد. با این حال در دنیای سرمایه‌داری امروز به هیچ وجه روشن نیست که کرنش در برابر بازار، حتی در مفهوم سرمایه‌داری، مسیر شکوهمند پیروزی باشد. به همین دلیل است که سرمایه‌داری جنوب شرقی آسیا با نسخه‌های بازار آزاد وسیعاً فاصله می‌گیرد. در حقیقت اگر کره جنوبی و تایوان را با حکومت‌های کمونیستی مقایسه کنیم با ناسازهای روبه‌رو می‌شویم. پیروزی این حکومت‌ها را غالباً عوامل زیر توضیح می‌دهد:

۱- اصلاحات ارضی، الغای زمین‌داری قدیم و تضمین درآمد کشاورزان از طریق کمک دولتی.

۲- برنامه‌ریزی دولتی و مالکیت دولت بر بخش‌های اصلی صنعت.

۳- دست‌کاری و دخالت دولت در اقتصاد منجمله "قیمت‌گذاری اشتباه".

۴- ایدئولوژی سنتی و متداول که بر سخت‌کوشی و تعویق ارضاء خواست‌ها تأکید دارد.

۵- رژیم خشن که مخالفت توده‌ها را سرکوب می‌کند.

این عوامل در عین حال که نتایج اقتصادی بسیار متفاوت دارند، تناسب آن‌ها نیز بارز است. اگر نشان دهیم حکومت‌های آسیای جنوب شرقی تا چه حد از افراط و تفریط در فقر و غنا که در دیگر نقاط جهان وجود دارد، اجتناب کرده‌اند، ناسازه مذکور در بالا برجسته‌تر می‌شود. در عین حال که برابری طلبی اقتصادی به ندرت به مثابه عاملی در پیروزی آسیای جنوب شرقی نقل شده است ولی غالباً آن را از جمله عوامل شکست کمونیسم نقل می‌کنند. با همه این احوال روزنامه اکونومیست اخیراً نوشت: "تایوان و کره بی‌شبهت به اغلب کشورهای در حال توسعه، به سرعت رشد کردند و هم‌زمان نابرابری‌های درآمد‌ها را کاهش دادند. در سال ۱۹۷۰ زمانی که تولید خالص ملی در کره جنوبی هنوز حدود ۱۳۰۰ دلار به پول امروز بود، توزیع درآمد عادلانه‌تری از ژاپن و ایالات متحده داشت. در سال ۱۹۵۲ درآمد بیست درصد پردرآمدترین خانوار تایوانی پانزده برابر درآمد بیست درصد کم‌درآمدترین خانوارها بود. در سال ۱۹۸۰ این نسبت چهار بر دو بود. مشابه این نسبت در امریکا در همان سال هفت بر پنج، در سوئد یک سال بعد پنج بر شش و در ژاپن یک سال قبل از آن چهار بر چهار بود. در دو سال گذشته تایوان غالباً جامعه‌ای بوده است دارای بیش‌ترین برابری و از جمله پنج، شش کشوری که از همه کشورهای دیگر سریع‌تر رشد کرده‌است." (۸۱)

چرا این "استالینیسم بورژوایی" بدیل تا بدین حد کارایی دارد؟ روشن است که این حکومت‌ها کمک‌های مداوم و وسیعی از ایالات متحده دریافت کرده‌اند و مسأله حتی مهم‌تر این است که آن‌ها توانسته‌اند به گونه آزاد و معقولی با کشورهای پیشرفته‌تر سرمایه‌داری دادوستد داشته باشند. (عمل کرد شوروی در دهه سی و چهل در واقع به الگوهای آسیای جنوب شرقی نزدیک‌تر بود.) نتیجه

این که استراتژی "تسلط بر بازار" که کشورهای آسیای جنوب شرقی دنبال می‌کردند به سمت صادرات جهت‌گیری کرد، در حالی که حکومت‌های کمونیستی که اولویت را به توسعه محلی می‌دادند، به تجارت به مثابه هزینه‌ای اختیاری برخورد می‌کردند. حکومت‌های جنوب شرقی آسیا از سویی در یک سطح، سمت و سوی بازار را داشتند، (سمت و سوی بازار صادرات) و در سطحی دیگر کاملاً آماده بودند از مجزا بودن بازارها، به خصوص جدایی بین بازار داخلی و خارجی، به منظور تأمین مالی و تداوم رشد اقتصادی خود استفاده کنند. استراتژی صنعتی آن‌ها بر سرمایه‌گذاری در صنایع کالاهای مصرفی پایه‌گذاری شده بود. (۸۲) در مقایسه با آن‌ها استراتژی صنعتی شوروی بر کالاهای تولیدی تکیه داشت. از آن‌جا که ژاپن سردمدار الگوی اقتصادی کشورهای جنوب شرقی آسیا بود و در عین حال هنجارهای دموکراتیک بورژوازی را رعایت می‌کرد، به نظر نمی‌رسد دیکتاتوری نظامی جزء حیاتی ترکیبی باشد که پیروزی اقتصادی از آن حاصل شود. احتمالاً مناسب خواهد داشت اگر شرایط تاریخی‌ای را بررسی کنیم که موجب شد مقاومت نخبگان سنتی درهم شکسته شود ولی در عین حال کمک کرد تا منابع سنتی مربوط به انسجام اجتماعی، انضباط و انگیزه مورد استفاده قرار گیرد. در هر حال، هر چه هم پیش آید، مکانیسم بازار در این قضیه تنها نقشی فرعی دارد. (۸۳)

موفقیت‌های نسبی آلمان و سوئد را نیز به سختی می‌توان در پرتو دل‌باختگی به خط مشی اقتصاد و تجارت بی‌بندوبار توضیح داد. مسلم است که سوسیالیست‌ها از برابری نوع تایوان به همان اندازه ناراضی‌اند که نوع مشارکت کارگری در الگوی کره یا ژاپن و یا شرکت در تصمیم‌گیری از نوع آلمان و یا رفاه به شیوه سوئد. با این حال، این جوامع از جمله ثروتمندترین و موفق‌ترین جوامع در جهانند و شاید بخشی از دلایل آن این باشد که آن‌ها در زمینه محدود و البته نه کم‌اهمیتی با منطق محض سرمایه‌داری و یا شکل سازمان‌دهی

سرمایه‌داری خوانایی ندارند. علاوه بر ویژگی‌هایی که قبلاً ذکر شد، هر یک از این جوامع سرمایه عمومی عظیمی را برای شکل‌گیری 'سرمایه اجتماعی' در شکل آموزش و پرورش و تعلیم اختصاص می‌دهند. این سرمایه‌گذاری در عین حال که ثمره اجتماعی مؤثری داشته است، تابع معیارهای تنگ نظرانه تجاری نیز قرار نگرفته است.

این تجربه‌ها نشان می‌دهد که سرمایه‌داری 'ناخالص'، در قالب مفاهیم سرمایه‌داری، از بنگاه‌های صنعتی خصوصی سفت و سخت عمل کرد بهتری دارند. حتی اگر کانون اصلی مالکیت خصوصی سرمایه‌داری را نیز در نظر بگیریم، مسائل بفرنج و تناقضات جوهر اصلی آن‌ها را تشکیل می‌دهند. مثلاً به نظر می‌رسد تهدید شرکت‌های خریدار بنگاه‌های صنعتی ورشکسته و به اصطلاح 'بازار متصدی مدیریت' ابزاری در اختیار سهام‌داران می‌گذارد که می‌تواند مدیران را نسبت به منافع خود حساس کند. پاسی مطرح می‌کند که مدیر صاحب اختیار سرمایه که امنیت کامل بر دارایی خود دارد بالقوه از شرکت‌هایی که به گونه حرفه‌ای اداره می‌شوند، کارایی کمتری دارد، زیرا آزادی بیشتری دارد تا بازدهی تولید را 'به حداکثر' نرساند و می‌تواند در تخیلات خود غوطه ور شود و این را تاریخ بسیاری از شرکت‌هایی که یک فامیل صاحب آن بوده است و تاریخ بارون‌های راهزن طماع نشان می‌دهد^(۸۴). در عین حال که این تعریف و تمجید از بازار دارای مدیریت، ممکن است منطقی به نظر آید، نشان‌دهنده عمل کرد واقعی شرکت‌های تجاری ایالات متحده و یا بریتانیا نیست. در این کشورها بازار که در کنترل مشترک است، به قوی‌ترین وجه عمل می‌کند. در اقتصاد این کشورها همه آثار و نشانه‌ها دال بر این که مدیران می‌توانند حقوق خود را افزایش دهند و به سطحی برسند که از عمل کرد شرکت بالاتر باشد، موجود است. بدین ترتیب بین سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۹ سود شرکت‌های آمریکایی وسیعاً کاهش یافت، تولید و دست‌مزد به نصف رسید، اما پاداش

مدیرعاملان صدوشتت درصد اضافه شد (۸۵). در این دو کشور مؤسسات مسئول بخش بزرگی از شکل‌گیری سرمایه‌داری‌اند. این مؤسسات - عمدتاً مؤسسات بیمه و بازتشتگی - با در نظر داشتن فعالیت مالی کوتاه مدت به خرید و فروش سهام می‌پردازند و پدیده‌ای را به وجود می‌آورند که روزنامه اکونومیست 'سرمایه‌داری سفته‌بازی' نام نهاد. اشخاص حرفه‌ای که این مؤسسات را اداره می‌کنند نسبت به مدیران با گذشتند، در عین حال مجریان مسئولی که پول نقد را تهیه می‌بینند از موقعیت مالک درجه سوم برخوردارند. در مقایسه، در ژاپن و آلمان وام بانک تا همین اواخر منبع مالی اصلی شرکت‌های صنعتی بزرگ بود. از آن جا که این بانک‌ها نمی‌توانستند وام‌هایی که داده بودند را به سادگی 'به‌فروشدند' مجبور بودند به سرنوشت کنسرن‌هایی که مالیه آن‌ها را تأمین می‌کردند، علاقه بیشتر نشان دهند و دیدی دراز مدت‌تر داشته باشند. (۸۶)

نکته‌ای که در این جا بدان اشاره می‌شود از نوع نظرات هاید است، زیرا تمرکز بیشتر بر مسئولیت نمایندگان اقتصادی تصمیم‌گیرنده است تا بر ایده کمتر متداول انگیزه فردی. از سوی دیگر، تا آن جا که حد ضروری انضباط اقتصادی نه با مالکیت بل که با اعتبار به وجود می‌آید، این نکته ضد نظر هاید است. به نظر می‌رسد این نکته از پیش‌نهاد سوسیالیستی بازار مبنی بر استفاده از اعتبار به مثابه مکانیسم تنظیم‌کننده‌ای برای تشویق استفاده مؤثر از منابع، حمایت می‌کند. آیا این به معنی آن است که بانک‌های سوسیالیستی می‌توانند قدرت آن را داشته باشند که اعتبار را انکار کنند یا مدیران منتخب را کنار بگذارند؟ اگر یک بانک سوسیالیستی رقیب یا شرکت سهامی مایل بود مسئولیت بنگاه صنعتی‌ایی را به عهده به‌گیرد که ضامن مالی اولیه آن پی برده است بسیار مخاطره‌آمیز است و یا بد اداره شده، چه کسی بانک یا شرکت‌های سهامی را نظم می‌بخشد؟ چه کسی از خود نگهبانان مراقبت می‌کند؟ اعتبار را در سطحی

بین‌المللی چگونه باید توزیع کرد و تابع چه مقررات انضباطی بین‌المللی است؟ در عین حال در این زمینه مسائلی وجود دارد ولی در اصل آن‌ها مسائلی نیستند که توسط سوسیالیست‌ها حل شدنی نباشند و همان‌طور که قروض جهان سوم و مسأله "رئیس یا نماینده" نشان می‌دهد، این مسائل همگی نیز توسط سرمایه‌داری حتی با استانداردهای آن، حل نشده‌اند.

چالش با فقر و حمایت جهانی

در یک نظام جهانی بازار معلوم خواهد شد که پاره‌ای از مشی‌های اقتصادی از دیگر مشی‌ها موفق‌ترند. اگر چنین نبرد نابرابری به شیوه پیش از اندازه خشنی کنترل می‌شد - ارزش افزوده کارآترین‌ها را می‌ربود - وضع همه وخیم‌تر می‌شد. این نیروی نابرابر اگر قرار بود نمایندگان مالی بین‌المللی قدرت خرید کشورهای فقیر را بالا ببرند یا حتی در کشورهای فقیرتر قدرت خرید ایجاد کنند و سیستم حمایت از تولیدات داخلی ملل غنی را مجازات کنند، می‌بایستی در رابطه با درآمدها منطق برابرکننده و نه کاهش‌دهنده داشته باشند. امروزه سیستم حمایت از تولیدات داخلی کشورهای پیشرفته مانع اصلی توسعه جهان سوم و "جهان دوم" پیشین است. از آن‌جا که جهان سوم تا خرخره زیر قرض است، خشکاندن منابع اعتبار آن‌ها، مسأله را وخیم‌تر خواهد کرد و کشورهای فقیر را به خزانه تنگ نظری و خست کشورهای غنی وابسته نگه خواهد داشت. سوسیالیست‌ها نمی‌توانند طنز هایک که می‌گفت طرح‌های آن‌ها تنها شامل معدودی نور چشمی می‌شود را نادیده بگیرند.

"سوسیالیست‌هایی که روی تقسیم مساوی منابع مالی موجود در بین ملل جهان به‌طور جدی فکر می‌کنند. کدامند؟ همه آن‌ها به سرمایه به مثابه کالایی که به ملت تعلق دارد و نه به بشریت می‌نگرند. هر چند در میان خود ملت

معدودند کسانی که جرئت کنند از این امر حمایت کنند که مناطق غنی‌تر بایستی از بخشی از ثروت خود محروم شوند... تا به مناطق فقیرتر کمک شود. (۸۷) نابرابری گسترش یابنده را نمی‌توان با یک ضرب از میان برد. چنین کاری به لحاظ سیاسی غیرممکن است و می‌تواند حتی وضع همه را وخیم‌تر کند. ولی آن گونه که هایک ممکن است اشاره داشته باشد، به معنی آن نیست که کشورهای فقیر را می‌بایست به دست دل‌سوزی بی‌رمق "بازار آزاد" سپرد. (با این وجود توجه داشته باشیم که در این مورد لیبرالیسم هایک تا آن جا که اقتصاد نوع اطریشی از سیستم حمایت از تولیدات داخلی جهان اول دفاع نکند، آسیب رساننده اصلی نیست).

هدف همه‌جانبه هم‌واره می‌بایست این باشد که شرایط مطلق مستمندان را با انتقال به مدل جدیدی از تولید و مصرف که بسط و توسعه آن را به‌توان تضمین کرد، بهبود بخشید. می‌توان درآمدهای تعرفه‌های گمرکی و مالیات‌ها که از راه گسترش منابع نایاب به‌دست می‌آید را صرف توسعه مناطق فقیرتر کرد و در عین حال از تکنولوژی مناسبی استفاده کرد که مالیات به آن‌ها تعلق نگیرد. چنین سرمایه‌هایی را می‌توان از کسانی گرفت که از بستر دریاها استفاده می‌کنند. استفاده از بستر دریا می‌بایستی همراه با حفاظت اکید محیط زیست صورت گیرد. سوسیالیست‌های طرفدار بازار به درستی مطرح می‌کنند که دموکراسی سیاسی که در آن هر فرد رأی برابر دارد از دموکراسی بازار که به قدرت خرید امتیاز می‌دهد، برابری‌خواه‌تر است. بنابراین هم در سطح ملی و هم بین‌المللی می‌بایستی از نهادهای دموکراتیک به منظور نظارت بر عمل کرد بازار استفاده کرد. (۸۸)

گستره وسیع فقر جهانی و تهدید جهانی محیط زیست، زمینه بسیار قوی برای طرح بنگاه‌های صنعتی عمومی و برنامه‌ریزی در مقیاس جهانی در اختیار قرار می‌دهد. اما این حقیقت که این مسائل در سطح جهانی مؤکداً مطرح

می‌شوند، می‌بایستی هشدار می‌باشد که پاسخ را نمی‌توان در اقتصاد سربازخانه‌ای در سطح جهان جستجو کرد. همان‌طور که قبلاً اشاره کردم پاره‌ای از برنامه‌ریزی در واقع جلوی محاسبه خرد را که می‌تواند به استفاده مجدد از مواد مصرف شده کمک کند می‌گیرند. مسلماً نوآوری یک مقام برنامه‌ریز می‌تواند مشوق بزرگی در حوزه‌های اساسی باشد، مثلاً در خصوص تکوین بدیل‌هایی به جای سوخت فسیلی به عنوان منبع انرژی. اما قانون‌مندی‌های بازار می‌تواند اسباب و وسائل ارتقاء مسئولیت در زمینه محیط زیست را ارتقا دهد. صرفاً با تکیه بر دستور اداری نمی‌توان به چنین پیش‌رفتی دست یافت. بدین ترتیب مالیات سنگین بر سوخت فسیلی هم می‌تواند جلو مصرف آن را بگیرد و هم به تحقیق در زمینه منبع انرژی قابل بازسازی و کم‌ضررتر کمک کند. این به معنی آن نیست که تحقیق و سرمایه‌گذاری در این زمینه نمی‌تواند به نوعی دیگر و مستقیم‌تر توسعه یابد. هم‌چنین می‌بایست به نظر دیانه السن کاملاً حساس بود. او بر این باور است که بازارهای مختلف می‌بایستی در سطح وسیع وجود داشته باشند تا محیط‌های اجتماعی گوناگون و شکل‌های مختلف مقررات را نشان دهند. بازار سرمایه‌داری الگوهایی را به وجود می‌آورد که مصرف‌زدگی سیری‌ناپذیر را تشویق می‌کند و با محدودیت‌های استفاده از منابع کمیاب خوانایی ندارد. ضروری است اطمینان داده شود که بازارهای سوسیالیزه شده نتایج یکسانی در پی ندارند و دلائلی وجود دارد که می‌توان فرض کرد چنین نیست زیرا انگیزه‌های رقابت به شیوه‌های گوناگون هدایت و کنترل می‌شوند.

نقد برنامه‌ریزی سوسیالیستی با پروژه‌های اقتصاد غیرسرمایه‌داری نیز ربط پیدا می‌کند. آنان که از به کار بردن اصطلاح "سوسیالیست" شانه خالی می‌کنند ولی در عین حال مایلند شتاب سیری‌ناپذیر انباشت سرمایه را مانع شوند، به ناچار با بسیاری از موانع و ایراداتی که در بالا ذکر شد مواجهند. بحران محیط زیست مطمئناً علاقه تازه‌ای نسبت به بحث اتو نویرات پیرامون مسئولیت نسل‌ها

نسبت به یک دیگر، حساسیت اقتصادی نسبت به محدودیت‌های ذخائر طبیعی و نیز حساسیت نسبت به برنامه‌ریزی پلورالیستی به وجود خواهد آورد. هم اکنون تقاضا برای یک یا چندین نماینده برنامه‌ریز بین‌المللی بسیار ملموس است. این برنامه‌ریزان هم استفاده از منابع نایاب و هم تأثیرات احتمالی تصمیمات مربوط به تولید و گرایشات مصرفی را در نظام‌های مبتنی بر حفظ محیط زیست در سطح جهانی دنبال می‌کنند. می‌توان به چنین نمایندگی‌هایی اختیار جمع‌آوری اطلاعات و حتی حق اضطراری و تو داد. اگر چه آن‌ها می‌بایستی منابعی در اختیار داشته باشند تا کارزار فرهنگی خود را هدایت کنند، اما درست نیست که مختار باشند الگوهای تولید را واقعاً "تا تهیه آخرین دکمه" تجویز کنند. سوسیالیست‌های طرفدار "بحث محاسبه" در دهه سی مطرح می‌کردند که برنامه‌ریزان باید قدرت داشته باشند از "بازار فرضی" برای هدایت فعالیت‌های خود استفاده کنند. مناسب‌تر است اگر دولت‌ها و رای‌دهندگان "برنامه‌های فرضی" در اختیار داشته باشند تا به‌توانند در تنظیم و تغییر مقررات و بازارهای سوسیالیزه شده از آن استفاده کنند.

امروزه تجارت بین‌المللی آن قدر گسترده و با اهمیت است که نهادهای مربوط به "بازار سوسیالیزه شده" در یک کشور یا در مجموعه‌ای از کشورها می‌توانند در بسط اصول خود به کشورهای دیگر یاری رسانند. به همین دلیل بود که "سازمان جهانی زنان کارگر" به گروه سوسیالیستی پارلمان اروپا پیش‌نهاد "مقررات اجتماعی" را در خصوص تجارت منسوجات ارائه کرد، بدین ترتیب که هر پوشاکی هر کجای جهان که تولید شود، نباید بدون برخورداری از استانداردهای کیفی معینی در رابطه با شرایط تولید آن، به بازار عرضه شود. این سازمان چنین توضیح داد: "استانداردهای مطلق برای شرایط تولید می‌بایستی سلامتی و امنیت، حق کارگران به دریافت دست‌مزد برای ساعات کار اضافی، حقوق بیکاری، حقوق دوران زایمان و بیماری، حق تشکل، و تسهیلات برای

کارگران جهت سازمان‌یابی را شامل شود. اما در این پیش‌نهاد به منظور جلوگیری از سیستم مخفی حمایت از تولیدات داخلی اضافه شده است: سطوح مختلف توسعه اقتصادی بدین معنی است که وضع استانداردهای مطلق برای ساعات کار و دست‌مزد عملی نیست. ضروری است استانداردهای نسبی برای ساعات کار و دست‌مزد در رابطه با هنجارهای هر کشور تعیین شود. این استانداردها را می‌بایستی در سطح بنگاه صنعتی وضع کرد. صرفاً بررسی این که یک کشور در اساسنامه خود چه مقرراتی دارد، بی‌حاصل است... مقررات سفت و سخت‌تری برای نام‌گذاری تولیدات می‌توان پیش‌نهاد کرد، به طوری که تولیدات مصرف‌کنندگان نه فقط برچسب تولید بل که هم چنین نام شرکت مادر و کشور مبدا را داشته باشد و معلوم باشد که شرایط تولید با استانداردهای وضع شده انطباق دارد یا آنها را زیر پا گذاشته است." (۸۹)

امروزه کل بخش کشاورزی و فرآورده‌های اولیه به منظور رویارویی با خطرات مشابهی که از شکست بازار ناشی می‌شود، شامل مقررات ملی و بین‌المللی گسترده‌ای است. گه‌گاه چنین مقرراتی زمینه مناسبی برای منافع ویژه ممتازه بوده است. اما پاسخ به این مسأله در لغو گسترده محدودیت‌ها نیست، بل که می‌بایستی کوشش کرد زمینه امتیاز را شناخت و ریشه کن کرد. غالباً چنین است که تولید کشاورزی و فرآورده‌های اولیه به کل معاش و انسجام یک جامعه مشخص مربوط می‌شود. از این رو است که در چنین مواردی زمینه بسیار مناسبی وجود دارد تا هزینه‌های اجتماعی پیش از اجازه فعالیت به عوامل بازار دقیقاً بررسی شود.

یک هیأت برنامه‌ریز سوسیالیست بین‌المللی به اندازه کافی وظیفه برای انجام دادن در پیش دارد از جمله این که تضمین کند که مقررات و مداخلاتش برابری اجتماعی، مسئولیت نسبت به محیط زیست و وظائف مدنی را بدون برعهده گرفتن مسئولیت کل تولید جهانی ارتقا دهد. اگر پاره‌ای از بیانات مارکس حالا

دیگر بیش از حد ساده می‌نمایند، ولی این هم مؤکداً گزین‌گویی‌هایی که قبلاً آوردیم و تصور او نسبت به اصلی که می‌بایستی بر جامعه آینده حاکم باشد را دربر نمی‌گیرد. این اصل چنین است: پیش شرط رشد آزاد هر فرد، شرط رشد آزاد همگان است. سؤال مورد خطاب من در واقع عبارت بوده است از کشف مکانیسم‌های اقتصادی‌ای که اصل مذکور را هم به گونه پراکنده و هم متمرکز در کل الگوی اقتصاد جهانی تجسم بخشد. تضادهای حاد بین فقیر و غنی در جهان مدرن - و شبیح فاجعه محیط زیست - برنامه‌ریزی جهانی و منطقه‌ای می‌طلبد و نیاز به شبکه همکاری‌های اقتصادی دارد که ابتکار مسؤلانه و نوآوری خیل عظیم شهروندان را تشویق کند.

دینامیسم فروپاشی کمونیستی

درست زمانی که مردم کشورهای کمونیستی پیشین بهای اجتماعی وحشتناک شوک‌درمانی ناشی از اقتصاد آزاد و بی بندوبار، خصوصی کردن و لیبرالیسم جزمی لجام گسیخته را می‌پردازند، طرف‌داری من از اقتصاد سوسیالیزه شده ممکن است داوری نادرستی به نظر آید. توسعه بازار سوسیالیزه شده به شکل‌های کارا و گوناگون مالکیت اجتماعی و نه خصوصی کردن و هم چنین به مجموعه‌ای از هیأت‌های دولتی مقتدر کاردان و دمکراتیک محلی، ملی و منطقه‌ای نیاز دارد. جامعه مدنی و بازار منسجم، همان طور که ملل اروپای شرقی و اتحاد شوروی پی می‌برند، به چارچوب نیرومند حمایت دولت احتیاج دارد. حوزه‌های حیاتی ارتباطات، فرهنگ و آموزش و پرورش به‌طور ثابت کمک‌های دولتی را ضروری می‌سازد. تحمیل معیارهای تجاری تنگ‌نظرانه تمامیت جامعه مدنی را تهدید می‌کند و ابتکار را به دست منافع تجاری بی‌رحم

امپراطوری‌های وسائل ارتباط جمعی چون روبرت مردوخ و روبرت ماکسون (۹۰) می‌سپارد.

بدین ترتیب مخالفت با اقتصاد آزاد بی‌بندوبار و خصوصی کردن نباید پشتیبانی از ساختارهای دولتی مشخص معنی دهد که هم ابروباخته‌اند و هم سازشکار. امروزه در شوروی عصیان اجتماعی گسترده‌ای علیه دولت وجود دارد. این عصیان می‌تواند یا به سرمایه‌داری "خودگردان" و یا سوسیالیسم "خودگردان" بیانجامد. این حقیقتی است بارز که "چپ جدید" شوروی مخالف خصوصی کردن است ولی با بازار مخالفت کامل نشان نمی‌دهد (۹۱) و همین‌طور هم هستند کارگران چپ شوروی که به لحاظ سیاسی فعال‌ترند. تعدادی از این کارگران که در سپتامبر سال ۱۹۹۰ در توگلیاتی در جلسه کمیته‌های کارخانه گرد آمده بودند، در عین حال که بدیل اقتصادی معینی پیش‌نهاد نکردند، خواستار پایان دادن به کنترل وزارت‌خانه‌ها شدند. روشن است که تجدید حیات اقتصادی را می‌توان به همت دولت و سیستم مالکیتی که قانونی بودن آن وسیعاً پذیرفته شده است، تسهیل کرد. تا آن جا که به دولت مربوط می‌شود، این امر می‌بایستی به معنی پذیرش کامل دموکراسی باشد و تا آن جا که به سیستم مالکیت مربوط می‌شود، مالکیت خصوصی به مقیاس وسیع رد می‌شود زیرا از پشتیبانی وسیع مردم شوروی برخوردار نیست.

سوءظن سوسیالیست‌ها نسبت به نیروهای ایدئولوژیک دست‌پخت بازار سرمایه‌داری بی‌دلیل هم نیست. در بالا راه‌هایی پیش‌نهاد کرده‌ام که بازار سوسیالیزه شده می‌تواند به وسیله آن مردم را از تشویق به مصرف‌مُضر و غیرمسئولانه منصرف کند. اما هم چنین باید پذیرفت که الگوی ثروت ملی شده در حکومت‌های کمونیستی ایدئولوژی‌های نامطلوبی چون ناسیونالیسم بی‌گذشت را به وجود آورد که کسی بدان علاقه نداشت و به نگرش‌هایی شکل بخشید که نسبت به پدرسالاری سنتی بی‌نهایت گذشت نشان می‌داد، این امر تاحدی بدان